

ویژگی‌ها و درس‌های خیزش انقلابی 1401



در حیات 44 ساله جمهوری اسلامی ایران،
خیزش معروف به زن زندگی آزادی رخداد
سیاسی- اجتماعی بزرگ و بی‌سابقه‌ای بود.
سه ویژگی و سه درس اصلی آن را از دید
خود بیان می‌کنیم.



ویژگی اول: خیزشی خودجوش، مردمی و انقلابی.

خیزش خودانگیخته بود. دسته‌ای، حزبی، جریانی یا
قدرتی، نه در داخل کشور و نه از خارج، آن را به
وجود نیاورده بود. رهبری یا هدایت نمی‌کرد. از پیش

سازماندهی یا برنامه‌ریزی نکرده بود. تئوری یا ایدئولوژی خاصی، جز امر آزادی، راه‌نمای این جنبش نبود. این خیزش تنها از درون خود نیروی مادی و معنوی می‌گرفت. این جنبش در روند مستقل خود موفق به تشکلیابی نشد. اما توانست، با وجود سرکوب و ترور، شکل‌ها و شیوه‌هایی از هماهنگی، پیوند و سازماندهی میان خود ایجاد کند. به گونه‌ای خودجوش، خودمحور و خودمختار. به صورت جنینی، موقتی، موضعی، افقی و محلی.

خیزش از سوی دیگر مردمی بود. زیرا نیروی اصلی آن را جوانان و نوجوانان، به‌ویژه دختران و زنان، تشکیل می‌دادند. اینان امروز نزدیک به نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. قیام‌کنندگان برخاسته از اقشار و طبقات مختلف بودند. از اتنی‌های مختلف ایران. از شهرها و شهرستان‌های بزرگ و کوچک. از سراسر کشور. مردم اما در انبوه خود، به دلایل مختلف، مستقیم یا به میدان نگذاشتند. با این حال، از راه‌ها و با شیوه‌های گوناگون، همبستگی و همسویی خود را با مبارزان خیابانی ابراز نمودند.

خیزش سرانجام انقلابی بود. بدین معنا که خواست برافتادن رژیم جمهوری اسلامی را داشت. رفرمیستی یا اصلاح‌طلب نبود. از نوع جنبش‌های اجتماعی پیشین در دهه‌های 80 و 90 نبود. جنبه‌ی مذهبی به هیچ‌رو نداشت. این خیزش خواستی، تقاضایی و یا مطالبه‌ای از حاکمان و رژیم نداشت. چه معیشتی، چه اقتصادی، چه صنفی و یا سیاسی. این خیزش از دولت افزایش دستمزد و حقوق بازنشستگی نمی‌خواست. مطالبه‌ی حقوق عقب افتاده نمی‌کرد. مطالبه‌ی آب، نان، کار، مسکن و از این دست نداشت. گدایی انتخابات آزاد و رفراندوم نمی‌کرد. این جنبش، انقلابی بود و بس. چون کلیت نظام دیکتاتوری دینی و تبعیض را نمی‌خواست. از ایدئولوژی و مجلس اسلامی‌اش تا قوای اجرایی، قضایی و نیروهای انتظامی‌اش.

ویژگی دوم: خیزشی علیه حجاب اجباری و زن‌ستیزی.

در تمام این سال‌ها، از انقلاب 1357 تا کنون، زنان ایران همواره در صف مقدم مبارزه با تبعیض جنسیتی و زن‌ستیزی یک رژیم تئوکراتیک قرار داشتند. دو پدیدار زن‌ستیزی و دین‌سالاری ویژگی ماهوی نظام حاکم بر ایران را تشکیل می‌دهند. در خیزش 1401، دختران جوان، با اعتراض به حجاب اجباری، با روسری از سر برداری، دست به نفی شریعت و دین‌سالاری زدند. آن‌ها برابری زن و مرد را اعلام می‌نمودند. عمل روسری‌سوزی آن‌ها در میادین شهر، در ملا عام، فوق‌العاده جسورانه و بی‌سابقه بود. نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ جهان. از این رو نیز مورد پشتیبانی جهانیان قرار گرفت. با مبارزات خود علیه زن‌ستیزی، زنان ایران در عین حال دست به یک اقدام فمینیستی جهان‌شمول می‌زدند. یعنی مبارزه برای رهایی زن از سلطه مردسالاری.

ویژگی سوم: خیزشی علیه دیکتاتوری و تبعیض، برای آزادی.

خیزش 1401 علیه دیکتاتوری و تبعیض‌های مختلف از جمله بر اتنی‌های مختلف ساکن ایران بود. خیزش برای کسب آزادی و در عین حال دموکراسی بود. با اینکه خواست دموکراسی آشکارا توسط معترضان خیابان اعلام نشد، اما جنبه اصلی آزادی‌خواهی خیزش را تشکیل می‌داد. از سوی دیگر، اقلیت‌های اتنیکی (اقوام یا ملیت‌ها) در ایران، از کردستان تا بلوچستان، در خیزش 1401 شرکتی بسیار فعال داشتند. بسیاری از اینان نیز دستگیر و تعدادی اعدام شدند. خواست‌ها و شعارها همگی در جهت همبستگی و برابر حقوقی مردمان گوناگون در ایران بود. این خود بیان‌گر یکی دیگر از ویژگی‌های خیزش 1401 بود که مساله تبعیض اتنیکی را مطرح می‌کرد. تبعیض توسط رژیم تمرکزگرا که با زندگی آزادانه و برابری انسان‌ها در تفاوت‌های اتنیکی (قومی یا ملیتی)، فرهنگی، زبانی و غیره شان دشمنی بنیادی دارد.

با توجه به این ویژگی‌ها، درس‌های اصلی این خیزش را در سه نکته بیان می‌کنم.

درس اول: ضرورت طرح شعارهای ایجابی.

کنشگران آزادی‌خواه ایران موظفانند، همراه با شعارهای سلبی و نفی‌گرا، شعارها و هدف‌های ایجابی و اثباتی خود را طرح کنند. در مبارزه برای سرنگونی یک نظام، اگر شعارهای سلبی همراه نشوند با طرحی جایگزین، آشکار و ایجابی، تغییری اساسی در اوضاع به وجود نخواهد آمد.

در اوضاع سیاسی- اجتماعی ایرانِ امروز، طرح اثباتی مورد نظر ما، هم در برابر جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد و هم در مقابل آل‌ترناتیوهای اقتدارگرای دیگر چون طیفی از راست سلطنت‌طلب تا چپ توتالیتار با گذر از جمهوری‌خواهان اقتدارگرا. سه شعار ایجابی جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک در شرایط امروز ایران می‌توانند چنین باشند:

نه به دیکتاتوری، آری به دموکراسی. نه به دین‌سالاری، آری به لائیسیته. نه به پادشاهی، آری به جمهوری.

دموکراسی چون مشارکت مردمان در اداره‌ی امور خود، ممکن نیست مگر با استقرار آزادی‌های گوناگون. آزادی بیان، اندیشه و عقیده. آزادی تشکل، تجمع، حزب و سندیکای مستقل. آزادی مخالفت کردن. آزادی اعتراض، تظاهرات و اعتصاب. آزادی مطبوعات و رسانه‌های مستقل. به طور کلی آن چه که آزادی‌های مدنی می‌نامیم. دموکراسی، در تعریف متعارف آن، یعنی انتخابات آزاد با رأی همگانی. وجود مجلس و نهادهای آزاد و مستقل. دموکراسی یعنی پلورالیسم، چندگانگی و پذیرش وجود تعارض و اختلاف در جامعه. با این تعریف، دموکراسی مورد نظر ما با هر گونه مناسبات اقتدارگرا، دیکتاتوری، پادشاهی، فرد سالاری، دین‌سالاری، تک-حزبی و توتالیتار در تضاد قرار می‌گیرد.

لائیسیته چون جدایی دولت (منظور سه قوای قانون‌گذاری، قضائی و اجرائی، که برخی حکومت

نامند) و دین، برابری همه‌ی شهروندان مستقل از اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان را تضمین می‌کند. در لائیسیت، دین رسمی وجود ندارد، مذهب و دین امر خصوصی تلقی می‌شوند و هر فرد آزاد است که باورمند به دین، بی‌دین یا ضد دین باشد.

جمهوری در مقابل پادشاهی و سلطنت قرار می‌گیرد. در جمهوری، سیاست، دولت، حکومت و به طور کلی اداره‌ی امور جامعه و کشور، امر عموم تلقی می‌شود و نه در انحصار فردی، دسته‌ای، شورایی، حزبی، طبقه‌ای و یا نمایندگانی. جمهوری، در تعریف متعارف آن، یعنی حکومت قانون، استقلال سه قوای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی. یعنی انتخابی بودن مقامات کشوری برای مدتی محدود و معلوم، از رئیس‌جمهور تا نمایندگان مجلس و غیره. چون حافظ یکپارچگی و وحدت کشور، جمهوری مورد نظر ما تمرکزگرا نیست. جمهوری غیر متمرکز شرط همزیستی مسالمت‌آمیز مردمان مختلف ساکن ایران است. سرزمینی با اتنی‌ها، زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون و با خواست‌های دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه. شکل عدم تمرکز (خودمختاری، فدرالیسم، مجالس استانی و یا غیر...) را مردم ایران از راه دموکراتیک، با تشکیل مجلس مؤسسان تعیین و تبیین خواهند کرد.

درس دوم: ضرورت تشکلیابی جنبش داخل با اتکا به نیروی خود.

جنبش‌های اجتماعی نوین امروزی، چه در جهان و چه در ایران، تحزب سنتی را رد و نفی می‌کنند. این گونه تحزب و شکل سازماندهی عموماً هی‌رارشیک، قدرت‌طلب و اقتدارگراست. اما جنبش‌های امروزی در پی ابداع شکل‌های جدید و متفاوتی از سازماندهی خود برای تغییرات بنیادی اجتماعی می‌باشند. چنین امری، به‌ویژه در فقدان دموکراسی و آزادی، مانند شرایط امروز ایران، البته کاری بس دشوار است، اما ناممکن نیست. این تشکلیابی‌های نوین می‌خواهند به صورت جنبشی، افقی، شبکه‌ای و غیرسلسله‌مراتبی عمل نمایند. دموکراتیک، مستقل از دولت، احزاب و

قدرت‌ها باشند. خودمختار و خودگردان باشند. متکی بر مجمع عمومی باشند. یعنی هم‌زمان هم خود تصمیم گیرنده باشند و هم خود اجرا کننده. این تشکلیابی‌های نوین رهبری‌های خودساخته و از بالا را بر نمی‌تابند. قیومیت آن‌ها را نمی‌پذیرند.

پرسش اصلیِ امروزی این است: خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی کنونی، با خصوصیاتی که نام بردیم، چگونه قادر به ایجاد تغییرات اساسی اجتماعی خواهند شد؟ اکنون ما پاسخی هنوز برای این پرسش نداریم. در تجربه و عمل و با درس‌گیری از کمبودها و نارسایی‌های خود است که این خیزش‌ها و جنبش‌ها قادر خواهند شد راه‌کارهایی مناسب بیابند. با این حال از نظر من چند باور را می‌توان از هم اکنون به صورت اثباتی بیان کرد. این که این خیزش‌ها و جنبش‌ها از راه اتکا به نیروی خود و مستقل از دولت، قدرت‌ها و احزاب قدرت‌طلب و اقتدارگرا می‌توانند تعیین کننده شوند. از راه تداوم و گسترش مبارزات خود. از راه پایداری و پابندی به امر آزادی، دموکراسی، پلورالیسم و چندگانگی هم به طور کلی در میدان مبارزات اجتماعی و هم به طور خاص در روابط و زندگی درون خود. از راه مسالمت‌آمیز و پرهیز از قهر، خشونت و حذف مخالفان. از راه پذیرش و به رسمیت شناختن اختلاف‌ها و تضادهای درون خود. از راه نفی و رد ایدئولوژی‌های توتالیتار، ناسیونالیستی، اقتدارگرا و قدرت‌طلب. سرانجام از راه پیوند و هم‌سو کردن خود زیر خواست‌های ایجابی و اثباتی. و این‌ها همه با تشکل‌پذیری خود به دست خود، در خودمختاری، خودگردانی و خودسازماندهی.

درس سوم: ضرورت همکاری جمهوریخواهان خارج کشور در همبستگی با جنبش داخل.

مهم‌ترین، اگر نه تنها، وظیفه‌ی جریان‌های اپوزیسیونی خارج از کشور همبستگی عملی و معنوی با جنبش داخل کشور است. اینان، از هر دسته و گرایشی، بهتر است دنبال سراب نروند. یعنی چنگ زدن به

سیاست‌های آلترناتیو سازی در خارج از کشور و رهبری جنبش داخل از خارج از کشور، که توهمی بیش نیست. تلاش‌های بیهوده برای ایجاد "بدیل" و "رهبری" خود ساخته، کاذب و به دور از جامعه و مبارزات عینی داخل کشور، فرجامی ندارند جز ایجاد وابستگی به قدرت‌های خارجی و منحرف کردن اپوزیسیون خارج از کشور از وظیفه اصلی‌اش.

این وظیفه اصلی، یعنی ایجاد همبستگی بین‌المللی با جنبش داخل کشور و گسترش هر چه بیشتر آن، می‌تواند از راه فراخواندن نهادها، انجمن‌ها و نیروهای دموکراتیک و مترقی جهان صورت پذیرد. با برگزاری کارزارهای اعتراضی علیه جمهوری اسلامی و سیاست‌های ضدبشری آن. در همین راستا، اپوزیسیون خارج کشور باید در جهت انزوای هر چه بیشتر جمهوری اسلامی در جامعه جهانی گام بردارد. خواست‌های کنکرتنی را مطرح کند. برای تحقق آن‌ها، دولت‌ها، پارلمان‌های دموکراتیک و نهادهای بین‌المللی را مورد خطاب و زیر فشار قرار دهد. از جمله به خواست‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

- 1- افزایش بسته‌های تحریمی با هدف تشدید فشار بر رژیم اسلامی و عوام‌لش و نه بر مردم.
- 2- کاهش همکاری‌های اقتصادی و تجاری با جمهوری اسلامی متناسب با تشدید نقض حقوق بشر در ایران.
- 3- قرار دادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌های تروریستی.

یکی دیگر از وظایف مهم جمهوری‌خواهان دموکرات در خارج از کشور، ایجاد همکاری و همگرایی میان خود است. از دید من، همکاری و همگرایی تنها می‌تواند در بین روندهای نزدیک به هم به لحاظ سیاسی، نظری و سبک کاری صورت پذیرد. زیرا همکاری و همگرایی با پاره‌ای از جریان‌های سیاسی، حتا با آن‌ها که ادعای ترقی‌خواهی، چپ و یا جمهوری‌خواهی دارند، مقدور نیست. چون اینان اقتدارطلبانند. نه جمهوری‌خواه، نه

دموکرات و نه آزادیخواهانند. از سوی دیگر، در خارج از کشور، امر همکاری و همگرایی جمهوریخواهان نزدیک به هم و همسو نیز تنها در راستای وظیفه اصلی آنها یعنی پشتیبانی عملی و فکری از جنبش داخل کشور میتواند معنا داشته و تأثیرگذار باشد. در این مورد، میتوان 7 اصل اساسی زیر را شرط همکاری و همگرایی جمهوریخواهان ایران در خارج از کشور قرار داد:

- ۱- پایبندی به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران در تمامیتاش و نه امکان اصلاح و ترمیم آن؛
- ۲- طرفداری از آزادی، جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین؛
- ۳- برابری زن و مرد؛
- ۴- پایبندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیوستهای آن، لغو مجازات اعدام؛
- ۵- برابر حقوقی اتنیهای مختلف ساکن ایران و عدم تبعیض.
- ۶- استقلال و یکپارچگی ایران با به رسمیت شناختن چندگانگی و تنوع زبانی، اتنیکی و فرهنگی مردمان ساکن کشور.
- ۷- عدم وابستگی به قدرتهای خارجی.

باشد که همکاری جمهوریخواهان خارج از کشور، در پرتو مبانی بالا، بتواند نقش خود را در همبستگی با جنبش رهایخواهان داخل کشور هر چه بهتر، بیشتر و کارآمدتر ایفا کند.

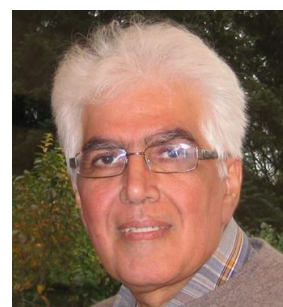
شیدان وثیق

ژوئن ۲۰۲۳ - خرداد ۱۴۰۲

میان‌ه‌روی دمکراتیک، تنها راه نجات ایران

فاضل غیبی

رستاخیز زن زندگی آزادی از این نظر نیز رستاخیزی بی‌همتا است که بزرگ‌ترین جهش اجتماعی - سیاسی ممکن در تاریخ را هدف خود قرار داده است. این خیزش می‌خواهد ایران را از بدوی‌ترین اشکال ممکن حکومت، یعنی ولایت مطلقه و فاشیستی اسلامی، به نظام دمکراتیک رایج در جهان پیشرفته تبدیل کند.



می‌توان پرسید: آیا نمی‌توان این جهش را کوتاه‌تر کرد تا شاید پیروزی آن سریع‌تر ممکن گردد؟ پاسخ شوربختانه منفی است، زیرا ایرانی که در آستانه انقلاب 57 امکان داشت به مدد برخی رفرم‌های ساده و تنها با چند گام به دمکراسی سیاسی نیز دست یابد، با سقوطی همه‌جانبه که انقلاب 57 به دنبال داشت، به چنان مفاکی درغلتید، که امروزه برای خروج از ورطه کنونی ناگزیر از دست زدن به جهشی چنین بلند و به غایت دشوار است!

در عمل نیز تجربه چهار دهه گذشته نشان داده است که هر کوششی برای کوتاه کردن جهش به سوی دمکراسی، جز درغلتیدن به شکستی دیگر نیست. شاهد آنکه هم کوشش‌ها برای کوتاه کردن آن از هر دو جهت با شکست روبرو شده است:

کوشش از پایین با اصلاح‌طلبی، بدین امید که با رفرم‌هایی اوضاع کشور تا حدی عادی شود؛ کوششی که در عمل جز زمان خریدن برای تحکیم حکومت جهل و جنایت نتیجه‌ای در بر نداشت؛

و کوشش از بالا، بصورت کوشش‌هایی پیدا و پنهان که در این سال‌ها

برای نزدیکی به برخی ارگان‌های رژیم مانند ارتش، برای جلب به پروژۀ گذار از حکومت اسلامی صورت گرفته‌اند، که این نیز در عمل نتیجۀ عکس داده است. زیرا در نظام توتالیتزر هم ارگان‌ها ملزم به سرسپردگی تام و تمام هستند. (به هر حال امروزه این گزینه با تعویض ردی بالای ارتش با مهره‌های سپاه پاسداران از میان رفته است.) صرف‌نظر از این که هر گونه نزدیکی به ارگان‌ها و یا عواملی از رژیم به امتیاز دادن به آنها و ناگزیز به خدشه‌دار شدن نظام دمکراتیک آینده خواهد انجامید.

بنابراین تنها یک راه در برابر رستاخیز زن زندگی آزادی گشوده است و آن پیشرفت در راستای مسیری است که در ماه‌های گذشته با سربلندی پشت سر گذاشته، و آن کوشش برای استواری منش دمکراتیک و همبستگی ملی در میان ایران‌دوستان است. در این میان نکته این است که منش دمکراتیک به مدارا و همزیستی با دیگران محدود نمی‌شود، بلکه در درجۀ نخست به رشد «سرافرازی شهروندی» نظر دارد.

از سوی دیگر نگاهی به تداوم رستاخیز زن زندگی آزادی در ایران و جهان نشان می‌دهد که ایرانیان از برخی ویژگی‌های تاریخی و هویتی برخوردارند که با دنیای مدرن همسویند؛ ویژگی‌هایی که شهروندان کشورهای پیشرفته برای دست یافتن به آنها کوشش‌های فرهنگی و تربیتی بزرگی را پشت سر گذاشته‌اند. با این‌همه لایه‌های عقب‌ماندۀ اجتماعی و رسوبات فکری و رفتاری شیعیگری تا به حال موانعی در راه پیشرفت پرشتاب خیزش نوین ایرانیان ایجاد کرده و به مشکلاتی چند انجامیده یا به آنها دامن زده است.

صرف‌نظر از وابستگان به «چپ روسی»، از جملۀ این موانع متأسفانه منش سلطنت‌طلبان است که در چهار دهۀ گذشته نه تنها از آموزگار زمانه نیاموخته‌اند، بلکه انگیزه‌های کین‌خواهانۀ خود را در پس آرزوی بازگشت به «عصر طلایی محمدرضا شاه» پنهان می‌کنند. این گروه که در سالیان گذشته در سپهر سیاسی ایران نمودی نداشت، با اوجگیری خیزش نوین ایران با اتخاذ سیاست تبلیغی مهاجم به پشتیبانی فعال از شاهزاده رضا پهلوی روی آورد، در حالی که خود شاهزاده پیش از این و در طول سال‌های گذشته با منشی دمکراتیک ظاهر شده و چنانکه در تورنتو نیز تأکید کرد، احترام به گروه‌ها و افراد مخالف را از موازین مهم منش دمکراتیک می‌دانند.

تا آنجا که رویکرد دمکراتیک شاهزاده رضا پهلوی در لحظاتی

تاریخی به این چشمداشت دامن زد که عزم آن دارد با منشی دمکرات‌آبانه در همبستگی برای رستاخیز نوین ایران شرکت نماید. بی‌گمان چنین مشارکتی بدینکه نشان می‌داد، «شاهزاده» نیز در جامعه دمکراتیک «شهروندی» بیش نیست، نه تنها برای رشد دمکراسی در ایران پیروزی بزرگی می‌بود، بلکه این «دگردیسی» می‌توانست برای شخص رضا پهلوی در ایران آینده موجب شایستگی تاریخی بی‌همتایی گردد.

اما از سوی دیگر، سلطنت‌طلبان، تو گویی از اعماق تاریخ برخاسته و با دمکراسی و حقوق شهروندی بکلی بیگانه‌اند، به شاهزاده فشار آوردند تا از هرگونه همکاری با دیگران ابا نماید، تا بتواند نقشی همانند پدران خود بازی کند.

این توهم که متأسفانه به صدها هزار ایرانی میهن‌دوست گسترش یافت، غافل از این است که پشتیبانی تمامی میهن‌دوستان از شاهزاده نه عملاً ممکن است و نه نظراً مطلوب؛ زیرا پس از فاجعه 57 چنین الگویی، بدرستی در تصور اغلب ایرانیان یادآور پیدایش دیکتاتوری نوینی است.

این درحالیست که رستاخیز مهسا برای نخستین بار در تاریخ از این ویژگی والا برخوردار است که هر گروه و فردی را با هر ویژگی و رنگی در خود می‌پذیرد و جز همبستگی برای گذار از فاشیسم اسلامی به آینده‌ای دمکراتیک برای ایران انتظاری ندارد.

این ویژگی والا از آنرو در رستاخیز نوین ایران تحقق یافته که خوشبختانه ایرانیان، به ویژه نسل جوان، با درس‌آموزی از ماجراجویی‌های چپ و راست در سد گذشته، به اکثریت از میانه‌روی در اهداف و روش‌های سیاسی پشتیبانی می‌نمایند. ملت ایران «در حسرت یک زندگی معمولی» در میهنی دمکراتیک و آزاد، بخوبی دریافته است، که امنیت و رفاه اجتماعی و پیشرفت سیاسی تنها در سایه نظام دمکراتیک میانه‌رو ممکن است، دستکم به این دلیل که نوسازی ایران به همکاری و نیروی سازند هم ایرانیان نیاز خواهد داشت.

از سوی دیگر، دشمنان ایران و ایرانی از راست و از چپ به خوبی می‌دانند که بزرگ‌ترین ضربه بر جامعه و جنبش دمکراتیک تضعیف میانه‌روی سیاسی است. اما از آنجا که نمی‌توانند مستقیماً به میانه‌روی سیاسی حمله‌ور شوند، با تهاجم تبلیغی از موضع راست و

چپ افراطی با حملات از دو سو فضای جنبش و جامعه را متشنج می‌کنند. در این میان جالب نظر است، که در ایرانی که در آن مفهوم جداسری قومی شناخته شده نیست، سلطنت‌طلبان با آنکه خوبی می‌دانند که «تجزیه‌طلبی» از واردات «چپ روسی» است اما بر مخالفان خود به عنوان «تجزیه‌طلب» می‌تازند و چپ‌ها که تا بحال از خود درکی از دمکراسی نشان نداده‌اند، مخالفان خویش را به دیکتاتور پرستی متهم می‌کنند.

از آنجا که رستاخیز نوین ایران از یکسو ریشه در آرزوهای ملت بزرگ ایران دارد و از سوی دیگر، بیانگر والاترین خواسته‌های شهروندی در دمکراسی نوین است، این رستاخیز در برابر فاشیسم اسلامی از نظر تاریخی «محکوم» به پیروزی است. رستاخیز زن زندگی آزادی انرژی خود را از پشتیبانی ده‌ها میلیون ایرانی‌دوست می‌گیرد و بدین سبب نیز سرزنده و بالنده به پیش خواهد رفت، و نه فقط همچون ماه‌های اخیر، بلکه در آینده نیز با تکیه بر بیداری ایران‌دوستان بر هرگونه بحرانی غلبه خواهد کرد. و آنچه گفته آمد ناشی از توهم یا شعارزدگی نیست بلکه تأکیدی بر نیازی تاریخی است که ایران امروز و فردا گریزی از تحقق آن ندارد!

این نیز گفتنی است که هنوز بسیاری از ایران‌دوستان امید آن دارند که با پشتیبانی از شاهزاده رضا پهلوی نیرویی فراهم آید که بتواند فرآیند دشوار گذار از حکومت اسلامی را به پیش ببرد، اما متأسفانه با توجه به نابکاری و سخت‌جانی حکومت فاشیسم اسلامی چنین آرزویی برآوردنی نیست، زیرا با وجود هم‌ و ویژگی‌های مثبت و نیات پاکی که بدرق‌ راه وی است، پشتیبانی از او اگر به جدایی از رستاخیز بزرگ ایران منجر شود، نتیجه‌ای در بر ندارد. وانگهی ملت ایران در درازنای سد گذشته، از انقلاب مشروطه تا به امروز، برای تحقق آرزوی زندگی در آزادی و رفاه کوشیده است و می‌رود که با خیزش زن زندگی آزادی، شاهد پیروزی را در آغوش بگیرد. از این‌رو در لحظ حاضر پشتیبانی قاطع از رستاخیز نوین ایران تنها گزینۀ شایسته برای هر ایران‌دوستی است.

نگارند این‌سطور در سال‌های گذشته با توجه به ناتوانی اعتماد ملی، تخریب شخصیت‌های ایرانی بدست تبلیغات نابکاران حکومت اسلامی و در نهایت استفاده از اسلام برای تحکیم رژیم فاشیستی حاکم، شاهزاده رضا پهلوی را به عنوان نامدارترین ایرانی فراخوانده بود (از جمله در نوشتار: «سخنی با شاهزاده رضا پهلوی» 2020 م. (1)) تا برای جلب نخبگان ایرانی به رایزنی دربار راه

گذار به آینده بکوشد و همچنین با دوری قاطعانه از اسلام به عنوان ایدئولوژی رژیم فاشیستی حاکم، ارادۀ ایرانیان برای گذار از حکومت جهل و جنایت را پیشگامی کند.

با برداشتن چنان گام‌هایی در سال‌های پیش از رستاخیز زن، زندگی، آزادی، این امکان فراهم می‌آمد که گروهی از نخبگان ایرانی مورد اعتماد ملی قرار گیرند و جمعی گرد می‌آمد که امروزه می‌توانست با محبوبیت و اقتدار معنوی خود، گذار از حکومت جهل و جنایت را هدایت کند. اما متأسفانه شاهزاده پهلوی به «محبوبیت موروئی» خود بسنده کرد و از برداشتن گامی به سوی آینده ایران خودداری نمود.

در عین حال هواداران شاهزاده پهلوی بالاخره باید در نظر گیرند که هرچند دوران پهلوی در مقایسه با عصر نکبت اسلامی «والا تر» می‌نماید، اما آن دوران در نهایت به سبب نارسایی دموکراسی سیاسی و عقبماندگی دستگاه اداری کشور از هماهنگی با رشد جامعه به پایان خط رسید، و در نبود بدیل و جایگزینی شایسته، کشور دچار چنان بحرانی شد که آخوندها سرنوشت کشور را در دست گرفتند.

زمانی از قول احمد کسروی چنین جعل کرده بودند که ایران یک حکومت به ملایان بدهکار بود و اینک سلطنت‌طلبان چنان جلوه می‌دهند که ملت ایران وظیفه دارد تا «ناسپاسی» خود نسبت به شاهان پهلوی و تن دادن به انقلاب اسلامی را با تجدید نظام سلطنت جبران نماید! در حالی که شایسته بود تا هواداران نظام سلطنت که بیش از هر قشر اجتماعی از مواهب دوران محمدرضا شاه برخوردار شده بودند، در چهار دهه گذشته با تمرین دموکراسی، دین خود به ملت ایران را ادا کنند. شاید دیر نباشد آن روزی که این هواداران از اینکه شاهزاده به معجزۀ براندازی موفق نخواهد شد، دچار سرخوردگی گردند و وی را نیز آماج حملات خود قرار دهند، چنانکه امروزه چپ‌ها «شکست مطلوب» رستاخیز نوین ایران را به یکدیگر شادباش می‌گویند، زیرا هر انقلابی جز «انقلاب کارگری» را ناروا و محکوم به شکست می‌دانند!

بنابراین حلقۀ مفقوده برای پیشرفت جامعۀ ایران و انگیزۀ اصلی بحران سیاسی از انقلاب مشروطه تا با امروز، نارسایی دموکراسی بوده است و دیگر هیچ! و واقع‌بینی حکم می‌کند که رستاخیز زن زندگی آزادی را با میانه‌روی سیاسی به سوی بازبینی قانون اساسی مشروطه از سوی مجلس مؤسسان برای تثبیت دموکراسی پارلمانی به پیش

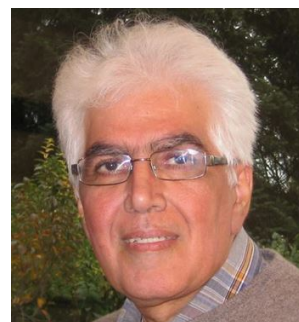
برانیم. زیرا هرگزیند دیگری به معنی ماجراجویی سیاسی و برباد دادن کوششهای نیم سده در راه تحکیم قانونمداری مدنی و دموکراسی سیاسی خواهد بود.

(1) «سخنی با شاهزاده رضا پهلوی»،
[/https://kayhan.london/1399/05/06/205327](https://kayhan.london/1399/05/06/205327)

جای بهائیان در رستاخیز نوین ایران خالی است!

فاضل غیبی

و نه تنها جای بهائیان، بلکه جای دیگر پیروان ادیان و اقوام ایرانی، از آذری تا ترکمن و از گیلک تا لر نیز، در پهنه رستاخیز «زن زندگی آزادی» خالی می‌نماید، تا ویژگی رنگین‌کمانی ایران جلو و جایگاه شایسته خود را بیابد. این در حالی است که با وجود بیزاری اکثریت قاطع ایرانیان از جریان دو چهره «چپ اسلامی»، هنوز هم «رسوبات ذهنی» این جریان را در گفتار و کردار بسیاری شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌توان بازشناخت. طرفه آنکه، این «شخصیت‌ها» بعضاً مدعی رهبری خیزش مهسا هستند و کماکان در رسانه‌ها میدان‌داری نیز می‌کنند! علت آن است که چپ اسلامی نه تنها در تمامی طول سده گذشته با استفاده از ناتوانی خودآگاهی ملی ایرانی در زوایای پنهان و پیدای جامعه ایران ریشه دوانیده، بلکه توانسته است تا از یکسو «هویت ملی» را به تصویری مخدوش از دوران پیش از اسلام فروبکاهد و از سوی دیگر کوششهای ایرانیان در دو سده گذشته را برای بازیافت هویتی نوین به کلی نادیده بگیرد.



اما مجموعه این کوششها، از یکسو در راستای رهایی از اسلام و از سوی دیگر دیگر برای جبران عقبماندگی ایران، در تداوم منطقی خود به رستاخیز زن، زندگی، آزادی انجامیده است. بنابراین «هویت ملی ایرانی» نه تنها بر پایه سرگذشت نیاکان ما در دوران باستان

استوار است، بلکه ایرانیان بخش مهم‌تر آن را در طول دو سدّ پیش رقم زدند، که در طول آنها می‌کوشیدند تا از یکسو ایران را از سلطه آخوند رهایی بخشند و از سوی دیگر کشوری نکبت‌زده را نوسازی کنند.

غلبه بر برهوت فکری که چپ اسلامی با استفاده از ناتوانی هویت ملی بر جامعه ایران تحمیل کرده کاری بس سترگ است که پس از گذار از رژیم جهل و جنایت کارزار آموزشی بزرگی را می‌طلبد. اما در این روزها دستکم باید نشان داد که تبلیغات رژیم اسلامی مبنی بر اینکه رستاخیز نوین ایران «جعلی» و «وارداتی» است بی‌پایه است و خیزش «زن، زندگی، آزادی» نه تنها نتیجه توطئه «عوامل و رسانه‌های خارجی» نیست، بلکه از درون جامعه ایران و بر بستر فرهنگ آفرینند ایرانی به ویژه در دوران معاصر برشکفته است.

این نخستین بار نیست که چپ اسلامی بر خیزش ایرانیان می‌تازد، بلکه در سدّ گذشته نیز همواره چندان بر همه‌گونه جریان غیر اسلامی و روشنگرانه تاخته، که از آنها در برخی موارد حتی نشانه‌ای نیز بر جای نمانده است. نمونه‌وار، امروزه از جریان «باهماد آزادگان» حتی خاطره‌ای نیز در یادها باقی نیست؛ جریانی که در راه گسترش روشنگری‌های احمد کسروی می‌کوشید و در دو دهه بیست و سی سدّ گذشته، از پایگاه اجتماعی بسیار گسترده‌ای به ویژه در ادارات دولتی برخوردار بود و از خردگرایی و «حق زنان به کشف حجاب و طلاق» دفاع می‌کرد.

فرا‌تر از این بهائیان به عنوان یک «فرقه دینی» که آرا و رفتارشان کوچک‌ترین خطری متوجه رژیم نمی‌کند، نه تنها همچنان مورد پیگرد و آزار همه‌جانبه قرار دارند، بلکه در ماه‌های اخیر به موازات اوجگیری رستاخیز نوین ایران آماج حملات باز هم شدیدتری قرار گرفته‌اند! به راستی در این وضعیت که رژیم ایستاده در لب پرتگاه نابودی از سرکوب نیروهای برانداز ناتوان است، بهائیان رانده شده به حاشیه جامعه چه خطری را متوجه رژیم می‌کنند؟

راز ناگفته مانده این است که ملایان نه از بهائیان، بلکه از افکار منسوب به آنان هراس دارند. آخوندها، بر خلاف اغلب ما، دوست و دشمنان ذاتی خود را به خوبی می‌شناسند و در کوشش برای بازگشت به دوران قدرقدرتی خود در عهد قاجار، بابیان و سپس بهائیان را به درستی به عنوان آغازگران «فتنه» براندازی حکومت

آخوندی می‌شناسند. آخوندها به خوبی می‌دانند، هرچند که امروزه در ایران «بابی» یافت نمی‌شود، اما همین 170 سال پیش خیزشی که «بابیگری» نام گرفت، میرفت تا رستاخیز «زن، زندگی، آزادی» را به پیروزی برساند و اگر چنین می‌شد، دیگر هیچ مانعی برای ورود ایران به تمدن نوین جهانی وجود نمی‌داشت!

امروزه شاید دیگر باورپذیر نباشد اما در دوران تسلط بی‌چون و چرای ملایان بر جامعۀ ایران دغدغۀ محمدعلی شیرازی (سید باب) و جوانان پیرو او رهایی زنان ایران از یوغ بردگی اسلامی بود و چنان‌که امروزه می‌دانیم زرین‌تاج (طاهره) نه تنها از نخستین گروندگان به باب بود، بلکه رهبری دوگانۀ این خیزش را نیز بر عهده گرفته بود، چنان‌که در همان اوان در کربلا (!) حجاب از چهره برگرفت و در ماه محرم با یارانش جامۀ رنگین می‌پوشیدند و به شادی پایکوبی می‌کردند.

بابیان «زندگی» را چندان ارج می‌نهادند که حتی کتک زدن کودکان را نیز بر نمی‌تافتند و بزرگ‌ترین مجازاتی که می‌شناختند محرومیت از هم‌وابگی با همسر بود! آنان انسان ایرانی لهیده در مغاک شیعه‌گری را با اعلام نسبی بودن اعتقادات برکشیدند و در «بدشت»، گروهی طلبه‌های پیشین نسخ و فسخ اسلام را پذیرفتند. تا آن زمان فقه شیعی به عنوان «سنت لایتغیر الهی» جامعۀ ایران را به خفقان دچار کرده بود اما بابیان با طرح این‌که اعتقادات و موازین دینی زمان‌دار و نسبی هستند، ضربه‌ای جانکاه و جبران‌ناپذیر بر ادعای واهی «ابدی» و «تغییرناپذیر» بودن اسلام وارد آوردند. تنها با چنین شعارهای روشن و رهایی‌بخشی ممکن بود که ایرانیان «بی‌آنکه سطری از نوشته‌های باب را خوانده باشند»، در چهار گوشۀ ایران و در شهر و روستا به خیزش درآیند. و در نهایت در جامعۀ ایران که ملایان چندان دشمن «آزادی» بودند که آن را «کلمۀ قبیحه» می‌خواندند، پیروان جریان بابی ندا در دادند که: «راه آزادی باز شده بشتابید و چشم‌ها را جوشیده از آن بیاشامید.»

رستاخیز بابی در پیامد تقارن تاریخی نامیمونی از پیشرفت بازماند و تیراندازی چند جوان خام به شاه، باعث شد تا بابی‌کشی با پشتیبانی حکومتی در درازای نیم قرن به اهرم قدرت‌یابی ملایان بدل گردد. با این‌همه پاسداران جهل و جنایت بدین سبب نتوانستند نشانه‌های این رستاخیز را از میان ببرند، که جریان بابی نه تنها شعارها و آرزوهایی را بیان، بلکه پرسشی را مطرح می‌کرد که تا به امروز نیز پاسخ خود را می‌جوید: آیا ایرانی با هر ویژگی قومی و

آخوند ایرانستیز نتوانند خود را ایرانی و رستاخیز مهسا را وارداتی بخوانند. وانگهی ایران آینده چهره‌ای کاملاً متفاوت از امروز خواهد داشت و لاجرم بجاست که از همین امروز ایران‌دوستان از هر گروه و پیرو هر اندیشه‌ای به برآمدن آن یاری رسانند.

در اخبار آمده بود که: «یهودیان آمریکایی سازمان «حمایت از زن، زندگی، آزادی» تأسیس کردند.» 19 بنیان‌گذار سرشناس این سازمان در بیانیه‌ای اعلام کردند، «دین و تاریخ» آنان را فراخوانده است تا در کنار مردم ایران، که جان خود را برای رسیدن به آزادی در خطر انداخته‌اند، بایستند.

پشتیبانی فعالان^۱ چند صد هزار بهائی ایرانی در سراسر دنیا نیز بیشک به رستاخیز نوین ایران کمک شایانی خواهد بود.

گزینه مردمی در مقابل جمهوری اسلامی



فرامرز دادور

در مقطع کنونی که برای جنبش انقلابی در ایران، سازمان یافتگی و آراستن به چشم اندازی هدمند و استراتژیک به سوی یک گزینه مردمی ضرورت دارد، مهم است که جریان‌ات و تشکل‌های متری در میان مردم صفوف مبارزاتی خود را انسجام داده حول محور حداقل‌هایی از آمال و عقاید دمکراتیک، اتحاد وسیع سیاسی تشکیل بدهند. با اینکه بوضوح، پایه و محل اصلی نبرد علیه نظام تئوکراتیک و ارتجاعی در داخل ایران میباشد اما بدلیل تداوم خفقان سیاسی، نیروهای مبارزاتی و کنشگران راه آزادی و عدالت که در خارج از کشور مستقر هستند، نیز از نقش مهمی برخوردار میباشند. تحولات سیاسی در چند ماه گذشته روشن نموده که برخی از قدرتهای خارجی با تقویت جریان‌ات موافق با منافع امپریالیستی آنها، بویژه گروه‌های سلطنت طلب که برون از مرز حضور دارند، همواره در صدد پیشبرد اهداف استراتژیک خود هستند که لزوماً به نفع منافع توده‌های مردم نیست. در این رابطه اهمیت دارد که کنشگران و گروه‌های مردمی در ایران به‌مراه بخشهایی از افراد و جریان‌ات دمکرات مستقر در خارج از کشور، از جمله چپ‌ها و ملیون آزادیخواه، حول محور حداقلی از ارزشهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه مانند اعتقاد به آزادیهای سیاسی/عقیدتی و ساختار سیاسی مبنی بر انتخابات آزاد و جمهوری، مخالفت با نئولیبرالیسم و تمرکز بر سیاستهای برابری طلبانه، تلاش کنند که در مخالفت با دخالت قدرتهای خارجی و در ارتباط نزدیک با توده‌های مردم که نیروی اصلی انقلاب را تشکیل میدهند به پای ایجاد جبهه‌ای مردمی برای سرنگونی رژیم کنونی و برپائی بلافاصله نظامی جمهوری، سکولار و مبتنی بر ارزشهای جهانشمول حقوق بشری بروند. سازمانها، جریان‌ات و منفردین مردمی، بویژه در داخل کشور میباید سعی کنند که در این مسیر انقلابی گام برداشته شود تا بعد از برکناری نظام تئوکراتیک، مناسباتی بر اساس آزادی، استقلال، جمهوری، دمکراسی، سکولاریسم و عدالت اقتصادی/اجتماعی در جامعه برقرار گردد.

در مسیر دستیابی به جبهه مردمی توجه به چند مورد و از جمله اعتقاد به آزادیخواهی، عدالتجویی، استقلال طلبی و مخالفت با دخالت‌های امپریالیستی مهم است. تاریخا در عرصه دخالتگری سیاسی و اجتماعی در ایران بخاطر تداوم اختناق و سرکوب خشونت آمیز، فعالیتها و کنشها از سوی مبارزان فرد و گروه‌های متری و چپ در عرصه جامعه مدنی پیشرفت زیادی نداشته است. بعد از سرنگونی

رژیم استبدادی و وابسته سلطنت در سال 1357، تنها بعد از وجود آزادیهای محدود برای چند ماه، سیاستهای انحصارگرانه و سپس سرکوبگرانه حاکمان جمهوری اسلامی تشدید گشت. سرکوب خونین و کشتار مخالفان و معترضان، بویژه اعدام هزاران زندانی سیاسی در سال 67 و تداوم اختناق پلیسی برای سالهای طولانی، برغم تحقق سطحی از دستاوردهای مبارزاتی، کلا از شکلگیری کانونها و سازمانهای سیاسی و اجتماعی لازم برای مبارزه علنی دمکراتیک جلوگیری نموده است. اما در 6 ماه گذشته پس از اوج گیری خیزش دمکراسی خواهی "زن، زندگی، آزادی"، توده های مردم بویژه زنان و جوانان که اکثر آنها به طبقات کارگری و محروم تعلق دارند با تمرکز در خیابانها و میادین شهرها حرکتهای جمعی و انقلابی خود را خود بخودی و در راستای سرنگونی نظام موجود و تحقق حاکمیت مردمی شروع نموده اند. در 44 سال گذشته در زیر لوای حکومت سرمایه داری و شدیداً مستبد جمهوری اسلامی، اکثریت توده های مردم نه فقط از حقوق دمکراتیک فردی و اجتماعی، بلکه معیشت عادی زندگی محروم مانده اند. سیاستهای اقتصادی غیر مردمی عمدتاً معطوف به ارزان سازی نیروی کار، آزاد سازی مزد و پروسه غارت ثروتهای جامعه با توسل به طرح هایی مانند "مولد سازی" همراه با سرکوبهای شدید امنیتی علیه مبارزات کارگران و زحمتکشان، همچنان به پیش برده شده است. تورم سرسام آور، کاهش شدید ارزش پول و افزایش در هزینه های لازم زندگی، توده های مردم را با مشکلات عظیمی روبرو ساخته است. وزارت کار با اعلام خط فقر معادل 14.7 میلیون تومان (در حالیکه بر اساس اقتصاد دانان در ایران بالای 30 میلیون میباشد) و تنها افزایش 20 درصد به حداقل دستمزد، کارگران و زحمتکشان ایران را در معرض مصیبتهای عظیم اقتصادی و معیشتی قرار داده است.

در حیطه آزادیخواهی و عدالتجویی مهم است که کنشگران مردمی درگیر در فعالیتهای اپوزیسیونی به حقوق دمکراتیک عمدتاً طرح شده در بیانیه حقوق بشر جهانی اعتقاد داشته، بویژه به آزادیهای اساسی مانند حق بیان، تشکل یابی و مشارکت سیاسی اجتماعی از سوی تمامی مردم، الزام فکری داشته باشند. مشکل این است که در میان مبارزان نسبتاً سازمان یافته، بویژه بخشهایی از چپ، موضوع اعتقاد به آزادی و دمکراسی، بویژه آزادی برای دگر اندیشان اعتقاد چندانی وجود ندارد. گذشته از وجود ایده های انحصار گرایانه، نخبه گرایانه و مستعد به نفوذ قدرتهای خارجی بخصوص امپریالیستی که در میان اپوزیسیون راست از جمله سلطنت طلبان

مسلط است، در میان کنشگران نسبتاً سازمان یافته، چپ و میانه روی لیبرال هم این آسیب تداوم دارد. در مقطع کنونی با توجه به شروع جنبش انقلابی در زیر بیرق "زن، زندگی، آزادی" مهم است که افراد و جریان‌ات مترقی در میان ملیون و چپ‌ها توانسته باشند اتحادی از نیروهای مردمی را حول محور یک منشور حداقل تشکیل دهند. منشور دوازده ماده‌ای که حامل یک برنامه حداقل از سوی 20 تشکل صنفی و مدنی در ایران (برغم مشکلات تشکیلاتی و درصد نمایندگی) میباشد، نمونه‌ای مناسب است که میتواند با ایجاد تغییرات متکاملتر از جمله اشاره به ایده‌های مرتبط با نیاز به ساختار سیاسی غیر متمرکز (حقوق خود مختارانه)، عدالتجویی اقتصادی (نفی نئولیبرالیسم) و تاکید بر خصلت ملی و ضد دخالت خارجی در آن به بستری جهت اتحاد سازمان‌های سیاسی مترقی در جبهه‌ای آزادخواه و دمکراتیک تبدیل گردد و در واقع یک نهاد سراسری ضرور جهت سازماندهی هدفمند مردم در جهت پیروزی انقلاب دمکراتیک را برپا کند.

بخشی از جریان‌ات ملی-دمکرات که خواهان عبور از نظام کنونی به یک جمهوری سکولار و دمکراتیک هستند از طرح موضوع تمرکز زدائی، بیمناک از اینکه در جهت تجزیه طلبی "زمینه سازی" گردد، اهتراز میکنند. اما در جهان امروز در جوامع دمکراتیک ظهور مناسبات غیر تمرکز گرا، با توجه به ویژگیهای هر جامعه از جمله در ایران عادی است. برای مثال، در صورت تدوین فدرالیسم بمثابه یک نظام برای مدیریت کشور، قدرت سیاسی جامعه در بین یک نهاد سراسری و مناطق پیرامونی آن که صاحب خود مختاری محدود هستند، تقسیم میگردد. این نوع سازماندهی سیاسی در کشورهای پیشرفته صنعتی مانند آلمان و یا جوامع توسعه یافته مثل هندوستان شکل گرفته است. برای مثال در هندوستان، در کنار حکومت مرکزی و سه شاخه قانونگذار، قضایی و اجرائی آن، ایالات مختلف دارای دولت محلی، متشکل از پارلمان، دستگاه قضایی و ارگان اجرائی هستند. مجلس محلی بر اساس انتخابات آزاد شکل میگیرد و مسئول اجرائی به عنوان وزیر اصلی معمولاً از درون بزرگترین بلوک انتخاب شده تعیین میگردد. تقسیم قدرت در قانون اساسی کشور تشریح گشته و برای مثال بغیر از اعمال قدرت بر نیروهای نظامی، انتظامات در مرزها و سیاستهای مربوط به امور خارجه، به نوعی اختیارات قانونی بر مسائل اقتصادی و اجتماعی در زیر پوشش اقتدار سیاسی از سوی دولتهای محلی و مرکزی قرار دارد. این نوع تقسیم قدرت در ایران به نوعی محدود در سال 1326 در آذربایجان و کردستان انجام شد. مردم

ایران خواهان آزادی، دموکراسی، عدالت اقتصادی/اجتماعی و رها از دخالت قدرتهای خارجی هستند. اتحاد در میان جریان‌ها و سازمانهای مردمی، در یک جبهه وسیع توده‌ای و موفقیت در گذار از نظام ارتجاعی و تئوکراتیک جمهوری اسلامی، این چشم انداز دموکراتیک را عملی میکند.

فرامرز دادور، 17 آوریل 2023

غیبت شرط آزادی پایدار در منشور فرودستان

مهران زنگنه

در کنار حرکت‌های عمدتاً نیروهای ضد انقلاب (که در مقاله‌ی «بررسی آرایش نیروهای سیاسی در روند جاری و بحران روامندی» در موردشان می‌توان خواند)، یک حرکت برجسته و قابل تامل در جنبش فرودستان نیز صورت گرفته است: انتشار «منشور مطالبات حداقلی» با امضای بیش از بیست تشکل که باز محتاج بررسی است. این حرکت موجب همگرایی در میان فرودستان شده است و می‌تواند



مبین آغاز شکلگیری یک نیروی موثر باشد. این نیرو از یک سو می‌تواند مانعی باشد در مقابل حرکت سبزه‌های اسلامیت موسوی و اصلاح‌طلبانی که قصد دارند، جنبش را از سرنگونی بدون قید و شرط باز دارند و آن را محدود به تغییر قانون اساسی بکنند و از سوی دیگر مانع جدی‌ای است در مقابل جریان ارتجاعی و سرکوبگر سلطنت طلب که خواهان «تعویض رژیم» است.

کسانی که با روند و نحوه‌ی نوشتن چنین متونی آشنا هستند، می‌توانند فشار سیاسی برای تولید «سریع» اجماع را در نوشته به سرعت تشخیص بدهند. می‌توان این فشار را در ناهنجاری و صورتبندی معذب برخی از مطالبات دید. مثال بزنیم: ذکر سیاست ساختی-

اقتصادی که در متن به معنای سیاست همطرازی اقتصادی ناحیه‌ای مثل سیاست ساختی/همطرازسازی آلمان شرقی/غربی در چند دهه‌ی اخیر است و حتی ذکر آن در این سند، یکی از موارد صورتبندی معذب در منشور است. علیرغم صورتبندی معذب در واقع با تفسیر و ترجمه‌ی خواست به «خواست توسعه‌ی موزون»، این خواست می‌تواند در عین حال مبین سطح بالای آگاهی و دریافت از نابرابری‌ای تلقی گردد که مسئولش بورژوازی و سرمایه‌داری در قرن اخیر و ناتوانی طبقه حاکم در توسعه‌ی ایران به عنوان یک خواست ملی-طبقه‌ای است. در این مورد منشور صرفنظر از صورتبندی معذب از تمام جریان‌های سیاسی مدعی رهبری (چپ و راست) در چند دهه‌ی گذشته پیشی گرفته است.

باید اما در سطح زبان نوشته نماند که احتمالاً ابهامات و غیر مفهومی بودن آن بواسطه‌ی تعدد نویسندگان و نیاز به تولید هم‌رایی اجتناب‌ناپذیر بوده است، و نمی‌توانسته دقت زبان کارشناسانه داشته باشد. احتمالاً در آثار امضاء کنندگان در هر مورد صورتبندی دقیق‌تر را می‌توان یافت.

این منشور چند وجهی است که یک سلسله مطالبات را در بر دارد، اما در واقع بر بستر «تموجات سیاسی دوره‌ای» در وجه غالب یک منشور سیاسی در مقابل دستراستی‌ها در روند جاری است که علت شکاف در جنبش اعتراضی هستند. به این اعتبار مبین اراده‌ی معطوف به قدرت فرودستان و یک نقطه‌ی شروع است. صرفنظر از این یا آن خواسته این وجه در منشور در کل مبین آگاهی فرودستان و درجه‌ی آمادگی فرودستان برای تشکیل یک حکومت است. از این زاویه آنچه در راستای انجام اراده‌ی معطوف به قدرت فرودستان لازم است ولی در این منشور به طور صریح غائب است یک گزاره است: «ما می‌خواهیم خودمان حکومت بکنیم» در آن یافت نمی‌شود، این در حالی است که خواست آزادی صریحاً و بارها ذکر شده است و شرط آزادی پایدار توزیع منابع قدرت در سطح جامعه و بستگی به شکل حکومت دارد.

پایه‌ی مادی پروژه‌ی آزادی فرودستان، در نهایت دفاع از حصه‌ای است که هر فرد بواسطه‌ی ایرانی بودنش در ثروت طبیعی ایران دارد و بواسطه‌ی نقشش در روند تولید و باز تولید ثروت و یا به طور کلی در روند تولید و باز تولید حیات اجتماعی باید کسب کند. این حصه را نمی‌توان پیگیرانه خواست اگر انسان همچون در دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی از آزادی بی بهره باشد و حق پرسش در مورد سهمش در ثروت ملی نداشته باشد.

آزادی قابل تقسیم بین اهالی یک کشور نیست، اما منابع قدرتی که تضمین کننده‌ی آن هستند، قابل تقسیم‌اند. اگر این منابع به تساوی بین اهالی تقسیم نشوند، آزادی نسیمی گذرا خواهد بود. انقلاب مشروطه و ۵۷ و در پی آنان استبداد سیاه حکومت سلسله‌ی کودتا و استبداد اسلامی صحت این حرف را نشان می‌دهند. از آزادی پایدار و یا ساختاری زمانی می‌توان حرف زد که ساختار اجتماعی توزیع برابر منابع قدرت را ایجاب بکند.

در وجه فرهنگی پیش‌شرط آزادی پایدار تحولی در فرهنگ سیاسی است. این تحول به شکل‌گیری اراده‌ی معطوف به قدرت و بنا براین به آگاهی فرودستان برمی‌گردد. این تحول سیاسی/فرهنگی را می‌توان به سادگی در پرتو چند سؤال صورتبندی کرد. باید هر فرودستی از خود پرسیده باشد: «می‌خواهم حکومت بکنم؟»، «می‌توانم حکومت بکنم؟» و به این دو سؤال جواب مثبت داده باشد و شکل حکومتی را تعیین بکند که امکان حکومت او را فراهم بیاورد. به عبارت دیگر خواهان توزیع عادلانه‌ی منابع قدرت یا منابع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به قسمی بشود که امکان دخالت هر کس را در سیاست تضمین بکند. آزادی پایدار و شرط آن یعنی توزیع عادلانه‌ی منابع قدرت یک حکومت جمعی را ایجاب می‌کند. خواست قدرت فرودستان یا خواست حکومت باید در منشور صریحا ذکر می‌شد، و به این ترتیب باید منشور اعلام می‌کرد: خواهان آزادی پایدار یا حکومت فرودستان است!

اما اینکه ابتکار عمل را خود فرودستان، جدا از سازمان‌های سیاسی در دست گرفته‌اند و یک منشور منتشر کرده‌اند، بسیار با معنی است. این حرکت نشان پیش افتادن امضاء کنندگان از سازمان‌هایی دارد که □□□□□□ در وجه سیاسی سازمان دهنده‌ی جنبش باشند. این منشور را باید □□□□ □□□□□□□□□□ در راستای وحدت نیز تلقی کرد. در صورتیکه این سازمان‌ها این پیام را درک نکنند و یا ندیده بگیرند، به حاشیه‌ی انقلاب رانده خواهند شد و در آرایش قوای آتی در «لحظه‌ی» انقلاب نقشی نخواهند داشت. حل

بحران در این سازمان‌ها که پراکندگی یک نمود آن است، شرط شرکت
آنان در انقلاب است. در مورد حل بحران نباید ساده‌لوحی به
خرج داد؛ حل این بحران منوط به حل مسئله‌ی قدرت در هر سازمان و
در میان این سازمان‌ها از طریق فراهم آوردن مکانیسم‌های تولید
اجماع و اجماع بر سر یک تاکتیک-نقشه برای کسب قدرت فرودستان در
انقلاب است. باید افزود منشور یک وجه از این وحدت یعنی «وحدت
جنبشی» و از «پایین» را امروز به نمایش نهاد که در تعامل با
وحدت جریان‌ات سیاسی و با گزاره‌ی «می‌خواهم حکومت بکنم» تعالی
خواهد یافت.

“بیداران” فرقه افراطیِ مذهب مدنی



وُوکیزم (Wokeism)

هرمز هوشمند

گفته می‌شود انسان‌هایی که یکدیگر را از
نزدیک نمی‌شناسند برای همکاری نیاز به
ارزشها و دیدگاه‌های مشترک اخلاقی دارند.
از بدو شکل‌گیری تمدن بشری حاکمان و



قدرتمداران برای برقرای و حفظ هیرارشی قدرت از روایتها، و بزبان مدرن ایدئولوژی استفاده کرده اند. این روایات یا ایدئولوژی ها ساخته ذهن انسان است که واقعیت های فیزیکی و تخیلی را در هم می آمیزد تا ساختار "خوب و بد" شکل دهد، که تبدیل به اخلاق جمعی میشود.

دیوید هیوم، فیلسوف تجربی قرن هجدهم، گفته ای دارد که می تواند در درک رفتار انسان، به ویژه در مواقع بحرانی، مفید باشد. او می گوید: "منطق برده احساسات تند است Reason is the Slave of Passion". به عبارت دیگر، منطق نه تنها مستقل از احساسات ما نیست، بلکه تابعی از آن است. جدا کردن احساسات از منطق یک مفهوم ساختگی بشر برای درک رفتار انسانهاست. چنین تقسیم بندی یی در نظام طبیعی نیست. مغز ما دارای ساختاری کلی ست، که در آن هم عوامل با هم کار می کنند. گزینه ها و نیازهای اساسی که رفتار انسان اولیه را از زمان پارینه سنگی شکل داده اند، تا کنون تغییر چشمگیری نکرده اند. این درحالی ست، که شرایط زیستی انسان ها دائما در حال تغییر است. رفتار ما در مواجهه با شرایط جدید، به ویژه در مرحله های بحرانی، تفاوت چندانی نکرده است.

افزون بر این، در فرآیند تحول بیولوژیکی (Evolutionary Process) گزینه ها و نیازها نقش برجسته ای در شکل گیری رفتار انسان داشته اند و دارند. یکی از مهمترین رفتارهای بدوی ما "دنباله روی از جمع (herd mentality)" است. مذهب برپایه همین رفتار بدوی شکل گرفته است. کشتن خدا به دست انسان (به گفته فردریک نیچه) در دوران مدرن به این معنا نیست که رفتار مذهبی ما با مفهوم خدا از بین رفته است. درواقع روایتهای متافیزیکی منسوخ، و روایتهای نوینی جایگزین آنها شده اند.

در دنیای امروزی، نقد روایتهای متافیزیکی مذهبهای کهن ازطرف بخشی از مردم، منجر به پدیدار شدن روایتهای مدرن شده است. نتیجه این که رفتار مذهبی انسان ها شکل های تازه یی به خود گرفته اند. یکی از مهمترین روایت های مدرن، که جمعیت زیادی را هم مجذوب خود ساخته، روایت "حقوق بشر" است، که اخلاق انسان مدرن را تا حدود زیادی شکل داده است. چنین روایتی ساخته ذهن انسان با هدف شکل دادن به هیرارشی و مدیریت قدرت اجتماعی در دوران معاصر است. روایتهای مذهبی کهن در دوران گذشته نیز چنین نقش را بازی می کرده اند. امروزه خدا را از آسمان به روی زمین

آورده ایم و انسان انتزاعی را مقدس و خدای گونه کرده ایم. اما این به آن معنا نیست که در برخورد با داستان "حقوق بشر" رفتار مذهبی و یا به گفته ای دیگر "دنباله روی از جمع (herd mentality)" را کنار گذاشته ایم.

"حقوق بشر" همچون مذهب های کهن نمودهای فرقه یی گوناگونی دارد. برخی برون گرا و پرخاشگر و برخی درون گرا و صلح طلب. فرق "بیداران (Wokeism)" یکی از جدید ترین فرقه های افراطی و تهاجمی از روایت "حقوق بشر"، و خواهان جهاد برای گسترش ارزشهای اخلاقی اش به تمام جهان است. این فرقه در حال حاضر با جریان "نئو محافظه کار (Neoconservatism)" پیوند خورده و در خدمت "قدرت برتر" در دنیای "غرب" قرار گرفته است. در دوران کلونیالیسم، قدرت سیاسی - نظامی اروپا در پیوند با مسیحیت برای دستیابی به سلطه جهانی بکار گرفته می شد، و امروزه اتحاد "نئومحافظه کاران و بیداران" این هدف را دنبال می کند.

کریستفر مات (Christopher Mott) در مقاله ژوئن 2022 "امپراتوری بیداران - 3 "Wock Imperium"، نتیجه گیری های کلی اتحاد "نئومحافظه کاران با بیداران" با ابعاد گوناگون اش در سیاست خارجی ایالات متحد آمریکا را به قرار زیر توضیح داده است:

• برای توجیه مداخله گرایی از طرف مدافعان برتری طلب آمریکا در تشکیلات سیاست خارجی ایالات متحده، از نظر تاریخی آنها بر روایات ویا ایدئولوژی های غالب زمانه تکیه می کنند. فرقه "بیداران"، به هدف های امپریالیستی و هژمونی طلب آمریکا چهره اخلاقی جدیدی میدهد. این فرقه با نشان دادن ایالات متحده به عنوان کلانتر اخلاق بین الملل و نه یک قدرت بزرگ متعارف "نئوامپریالیسم اخلاقی" را نتیجه میگیرد.

• این یک فرآیند با روش سیستماتیک با منطق درونی خود است، نه فرآیندی که توسط یک گروه توطئه گر (cabal) جهانی سازمان داده شده باشد. وقتی منطقهای قدیمیتر برای برتری، هژمونی و مداخله گرایی دیگر پاسخگو یا قانع کننده نیستند، طبقه حاکم به منطق جدیدی نیاز دارد که هنجارهای طبقه حاکم آن دوران را بهتر منعکس کند و به عنوان جایگزین پذیرفته شود. البته هدف اصلی حفظ هیرارشی قدرت موجود است.

• نتیجه سیاسی فعالیت فرقه "بیداران" مداخله تهاجمی برای

استقرارِ "عدالت اجتماعی" در گوشه و کنار دنیاست. بروکراسی حاکم بر سیاست خارجیِ ایالات متحدِ آمریکا این ایدئولوژی را گسترش داده، و به ویژه از جانبِ اعضای جامعه دانشگاهی، رسانه ای و طبقه مدیران حرفه ای (professional managerial class) مورد توجه قرار گرفته و به سرعت پذیرفته شده است. این گروه‌ها هم اکنون سطح بیشتری از همزیستی و همکاری با دولت آمریکا را در بر گرفته اند.

• در این شرایط انتخاب حرفه و پیشرفت موقعیت شغلی در نهادهای قدرت، مستلزم علامت دادن به نخبگان حاکم، در وفاداری به "پروگرسیزم" (جهان‌شمولی) ایدئولوژی رایج و مورد تأیید حاکمان آمریکا است. این جریانِ ایدئولوژیک در تداوم سیاست مداخله گرائی تهاجمی ایالات متحده بیشتر از پیش دامن می‌زند. ترکیب این عوامل سبب تشویق نهادها و نخبگان جدید در رواج شعارهای مد روز می‌شود.

• برآمد این سیاست سلطه طلب جدید با روایت امپریالیسم اخلاقی، در تضاد قرار می‌گیرد با ارزیابی هوشیارانه و واقع بینانه از منافع ایالات متحده. فرقه "بیداران" با ایجاد اهداف حداکثری، غیرقابل دوام و تخیلی که با واقعیت های ملموس که استراتژی کلان ایالات متحده باید بر آن استوار باشد در تضاد قرار می‌گیرد.

• با ترویج اخلاق گرایی و مهندسی اجتماعی در سطح جهانی، گرایش لیبرال آتلانتیسیست (Liberal-Atlanticist)، پتانسیل زیادی برای ایجاد واکنش منفی در دنیای "غیر غربی" دارد. چنین گرایشی "غرب" را به عنوان یک کل با آرمان های یک نیروی حاشیه ای "پروگرسیزم پست مدرن" شناسایی می‌کند، و می‌تواند شکل های جدیدی از ضدیت با "غرب" را در دنیای "غیر غربی" دامن بزند.

همانطور که در مقدمه آمده است، همکاری در جوامع مستلزم وجودِ روایت مشترک است. بدون چنین روایتی همکاری جمعی امکان پذیر نیست. نباید فراموش کرد، که این روایت ها ساخته و پرداخته ذهن انسان، با هدف مدیریت اجتماعی ست، و نه یک پدیده طبیعی، مطلق و یا مقدس. روایت "حقوق بشر" از جمله روایت هایی است، که تا زمانی که بتواند پاسخگوی مدیریت اجتماعی و حفظ هیرارشی قدرت باشد به حیات خود ادامه می‌دهد. همانطور که در دوران ماقبل مدرن مذاهب کهنه این نقش را بازی می‌کردند و بعضا هنوز هم به کار خود ادامه می‌دهند.

آنچه تنش را در جوامع افزایش میدهد، برداشت افراطی، چه از مذهب های کهن و چه از روایت های مدرن است. فرقه "بیداران" برداشتی افراطی و میلیتانت از روایت "حقوق بشر" است که دردست بخشی از حاکمان ایالات متحده و دنیای "غرب" مسئول ایجاد تنش درجهان برای حفظ نظم جهانی موجود است. این فرقه در حال حاضر با سیاست های "هویتی (Identity Politic)" و عمده کردن "برابر طلبی" خود، اختلافها و درگیری ها دراینجا و آنجای جهان را دامن می زند، تا مبارز طبقاتی و نابرابری اقتصادی، که با هدف های سلطه گرایان[۱] حاکمان قدرتمند جهان "غرب" همخوانی ندارد، را به حاشیه براند.

ما در دوران پسا کلونیال و در گذاراز دنیای تک قطبی به دنیای چندقطبی هستیم. اگر استفاده از نیروی نظامی در دوران کلونیال برای کشورهای کلونیال اروپایی نتیجه بخش بود، امروز کارایی خود را تا حدودی از دست داده است.

در حالی که "غرب" به رهبری آمریکا در اکثر اقدامات نظامی خود پس از فروپاشی شوروی شکست خورده، برای حفظ هژمونی خود در جهان، سعی می کند از دو ابزار دیگر، اقتصادی و اخلاقی، که در اختیار دارد استفاده کند. به همین دلیل است که تحریم های اقتصادی بیش از هر زمان دیگری از سوی کشورهای "غربی" علیه مخالفان خود به کار گرفته میشود.

مهمتر از ابزارهای اقتصادی، ابزارهای اخلاقی است. مهم ترین ابزار اخلاقی، روایت "حقوق بشر" بخصوص سیاست های "هویتی (Identity Politic)" آن است. فرقه "بیداران" نیرویی است که با استفاده افراطی از روایت "حقوق بشر" با اهداف هژمونیک "غرب" در برابر مخالفان خود همسو می شود. آنچه مهم میباشد، تفکیک و نقد استفاده ابزاری و افراطی از روایت "حقوق بشر" توسط نیروهای هژمونیک طلب "غرب" است.

هرمز هوشمند

۲۳ اسفند ۱۴۰۱

۱۴ مارس ۲۰۲۳

لینک ها :

http://www.robertbellah.com/articles_5.htm

<https://www.youtube.com/watch?v=p2WsKuhRcFo>

2 - وُوكيزم

[Wokeism – YouTube](#)

3 - امپراتوری بیداران - Wock Imperium

[Woke Imperium: The Coming Confluence Between Social Justice and Neoconservatism – The Institute for Peace and Diplomacy – l’Institut pour la paix et la diplomatie \(\(peacediplomacy.org](#)